

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال دوم شماره ۲۳ - مهر ۱۳۷۵

درگذشت یک مبارز

مطلع شدیم که رفیق مبارز حسن پورنقی آذر بطور ناگهانی در سن ۴۷ سالگی در اثر عارضه قلبی درگذشت.

در دفتر یادبودی که در مراسم بزرگداشت وی برای نگارش خاطرات، یادها، همدردیهای رفقا، دوستان و مدعوین گشوده بودند از طرف دبیران کنفدراسیون جهانی چنین می‌خوانیم: "حسن آذریبجانی بود و در شهر قهرمانپور تبریز در تاریخ ۱۳۲۸/۳/۱۴ متولد شده بود. وی پس از آمدن بخارجه به صفوف "کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی" پیوست و علیه رژیم تبهکار پهلوی برای آزادی و استقلال ایران به مبارزه پرداخت. وی از جمله کسان نادری بود که در تظاهرات بیست هزارنفره فرانکفورت علیه شاه و در دفاع از مبارزات خلقهای قهرمان ایران، به علت فعالیت چشمگیر و قد رشیدی که داشت مورد توجه و حمله پلیس واقع شد و دستگیر گردید. پلیس آلمان بقدری در ماشین پلیس وی را کتک زد و با باتوم برش کوبید که وی مجبور شد برای حفظ جاناش دستهای خود را حافط سرش کند و در نتیجه آن انگشتان دستش شکست. وی را با همان حالت مضروب در زندان نگاهداشتند. حسن این ناراحتی توام با درد را همیشه با خود حمل می‌کرد. آنگاه پلیس از وی شکایت کرد و سالها به جرم داشتن "سوء پیشینه" برای تمديد اقامت و دریافت حق اقامت در آلمان، با مشکلات عدیده روبرو بود. وی هیچگاه از این عمل خود پشیمان نبود. حسن همواره به اساس ایده‌های خود وفادار باقی ماند و چهره انسانی خود را حفظ کرد. قلب بزرگ وی برای همه می‌تپید و ما یاران وی کمبود این تپشها را با گوشت و پوست خود حس می‌کنیم."

ادامه در صفحه ۵

دلیل اشتهار «میکونوس» چیست؟

"میکونوس" رستوران کوچکی در یکی از محلات برلین غربی بود. نه کسی "میکونوس" را می‌شناخت و نه کسی می‌دانست که صاحب آن یک ایرانی است. مانند صدها رستوران بی‌نام نشان دیگر. از سپتامبر سال ۱۹۹۲ چنین بنظر می‌رسد که این رستوران گمنام به معروفیت جهانی دست یافته است چون نامش در تمام مطبوعات جهان و بویژه مطبوعات اپوزیسیون ایران بازتاب وسیع و مستمر یافته است. دلیل این معروفیت این است که در ۱۷ سپتامبر سال ۱۹۹۲ در رستوران "میکونوس" در شهر برلین در آلمان چند تن از رهبران حزب دموکرات کردستان ایران و مترجم آنها که مهمان حزب سوسیال دموکرات آلمان بودند بدست تروریستهای جمهوری اسلامی ترور شدند. و دولت آلمان سعی دارد مسئله را بدون بمیان کشیدن پای جمهوری اسلامی فیصله دهد. از آنجا که این حادثه با

منافع متضاد محافل امپریالیستی مختلف برخورد پیدا کرده بنظر می‌رسد که به گره کوری بدل شده که باین سادگی‌ها قابل گشودن نباشد. این است دلیل اشتهار رستوران "میکونوس"، قرار گرفتن در چهارراه منافع متضاد امپریالیستها. رهبران حزب دموکرات کردستان ایران قصد داشتند پس از شرکت در کنگره حزب سوسیال دموکرات آلمان در رستوران "میکونوس" با بخشی از رهبران اپوزیسیون ایران به تبادل نظر سیاسی بپردازند. رژیم ایران که از قبل از تجمع آنها مطلع بود با تدارک قبلی توانست آنها را به قتل برساند. قاتلین که از ملیتهای مختلف تشکیل می‌شدند ولی زیر نظر مامور جمهوری اسلامی آقای "کاظم دارابی" کار می‌کردند موفق به فرار گردیدند. دولت آلمان که روابط بسیار حسنه‌ای با جمهوری اسلامی دارد سعی کرد با ادامه در صفحه ۷

پیام به کانون زندانیان سیاسی

در صفحه ۴

روسی‌گری کودکان قاعده نظام سرمایه‌داری است

یابد. بهمین جهت عمل لواط در ممالکی که آزادی جنسی وجود ندارد بطور وسیعی رایج است. در ممالک اسلامی، بویژه در افغانستان، ایران و ممالک عربی ما با این پدیده روبرو هستیم. لازم به توضیح نیست که مردم ایران از حجره‌های آخوندها چه پیش و چه پس از انقلاب داستانها نقل می‌کردند و می‌کنند و در مورد آنها لطیفه‌های بی‌شماری ساخته‌اند.

این بیماری وابسته به نظامهای اجتماعی گوناگون نیست. بیمار جنسی هم در سوسیالیسم یافت می‌شود و هم در سرمایه‌داری.

ولی سرمایه‌گذاری برای سود جوئی و کسب سود حداکثر در عرصه تجارت و معامله با سوء استفاده جنسی از کودکان فقط مختص نظام سرمایه‌داری است. این دیگر بیماری جنسی نیست. پدیده عادی جامعه سرمایه‌داری، بیماری جامعه سرمایه‌داری است. سرمایه مانند آب که به سمت گودی سرازیر است، به سوی عرصه‌هایی می‌رود که بهترین سود را نصیب مالکان خود کند. سرمایه همه چیز را به کالا بدل می‌کند، سرمایه فاقد وجدان است و زمانی که حس می‌کند از راه تجارت جنسی با کودکان، بر حشم افزوده می‌گردد، به این سمت حرکت می‌کند. "بورژوازی هر جا که بقدرت رسید... بین آدمیان پیوند

ادامه در صفحه ۲

"هر اندازه که در سایه رشد صنایع بزرگ پیوندهای خانوادگی در محیط پرولتاریا بیشتر از هم می‌گسلد و هر اندازه که کودکان بیشتر به کالای ساده و افزار کار مبدل می‌گردند، بهمان اندازه یاهو سرانی‌های بورژوازی در باره خانواده و پرورش و روابط محبت‌آمیز والدین و اطفال بیشتر ایجاد نفرت می‌کند" (بیانیه حزب کمونیست، کارل مارکس و فریدریش انگلس، متن فارسی، ص ۶۳).

روزنامه‌ها خبر دادند که در ۲۸ اوت ۱۹۹۶ در شهر استکهلم در کشور سوئد برای اولین بار کنگره جهانی بر ضد بهره‌کشی جنسی از کودکان تشکیل شد. در این کنگره نمایندگان محترم ۱۳۰ کشور جهان، همراه با ۱۲۰۰ شرکت‌کننده حضور داشتند و طبق معمول همه کنگره‌ها که ما به خاطر داریم، انزجار شدید خود را از سوء استفاده جنسی از کودکان ابراز نمودند. کنگره تصمیماتی اتخاذ کرد که هیچ کشوری را موظف به انجام آن نمی‌کند و بزبان دیگر تصمیمات انسانی آن برای لای جرز دیوار خوب است.

تجاوز جنسی به کودکان که بی‌دفاع‌ترین قربانیان متجاوزین هستند مسلماً یک بیماری است. این بیماری می‌تواند در ممالکی که تبعیض جنسی وجود دارد و روابط جنسی زن و مرد قبل از ازدواج با شلاق پاسخ داده شده و یا به "بی‌آبرویی" منجر می‌گردد، شیوع

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

روسی‌گری...

دیگری، جز پیوند نفع صرف و "تقدیبه" بی‌عاطفه باقی نگذاشت... وی قابلیت شخصی انسان را به ارزش مبادله‌ای بدل ساخت و بجای آزادیهای بیشمار عطا شده یا از روی استحقاق بکف آمده، تنها آزادی عاری از وجدان تجارت را برقرار ساخت و در یک کلمه، بجای استثماری که در پرده پندارهای مذهبی و سیاسی پیچیده و مستور بود، استثمار آشکار، خالی از شرم، مستقیم و سنگدلانه‌ای را رایج گردانید". (بیانیه حزب کمونیست ص ۳۸).

پیدایش سازمانهای مافیائی که کودکان دختر و پسر به سنین رشد نرسیده را از خانه و کاشانه خود ربوده و به اقصی نقاط جهان برای تمتع پولداران و یا بیماران جنسی می‌برند، کودکانی که از نعمت محبت پدر و مادر محروم شده و وسیله کسب سود حداکثر قوادان هستند، ظهور باندهای موجود سازمانیافته برای عرضه روسپیگری کودکان در جهان، تهیه عکسهای لخت آنها و دادن آنها به مشتریان محترم تا قربانیان خود را از قبل انتخاب کنند، اتفاقی نیست. این سازمانهای مافیائی مکمل همان شرکتهای تولیدی و سرمایه‌گذارهای امپریالیستی هستند که با تشدید و استثمار و اسارت خانواده‌ها در مراکز تولیدی با بیش از ۸ ساعت کار در روز، خانواده‌ها را متلاشی کرده، بچه‌های آنها را به کوچه بازار کشیده و مجبورشان می‌کند که برای سیر کردن شکمشان به این خفت تن در دهند. نونهالانی که باید در مدارس درس بخوانند، به نیروهای فعال اجتماعی بدل شوند، با دبستانی در کودکی خود آشنا می‌شوند که تفکر به آن بر اندام هر انسان شرافتمندی ریشه می‌افکند. آنها تا دم مرگ باید وسیله تمتع بیماران جنسی باشند. طبقات حاکمه کشورهایی نظیر تایلند، فیلیپین، برزیل از این راه صاحب میلیونها دلار ارز می‌گردند. در سریلانکا تعداد کودکانی را که در این نوع تجارت از وجودشان استفاده می‌شود به ۱۷,۰۰۰، در فیلیپین ۶۰,۰۰۰ و در تایلند حداقل به ۲۰۰,۰۰۰ و در هندوستان به ۴۰۰,۰۰۰ نفر تخمین می‌زنند. در آمریکای لاتین بیست میلیون کودکی که به سن دبستان رسیده‌اند برای تامین زندگی خود و خانواده‌شان به کار مشغولند و ۲۰ درصد درآمد خانواده‌های خود را تامین می‌کنند. تنها در برزیل از ۷ میلیون کودکان خیابانی تعداد ۵۰۰,۰۰۰ نفر دختر خردسال از طریق خود فروشی به توریستهای اروپائی و ممالک غنی سدجوع می‌نمایند. از این تجارت سیاستمداران و دستگاه فاسد دولتی درآمد سرشاری دارند. بر اساس آماری در مطبوعات برزیل ۸ درصد درآمد پلیس از گرفتن حق و حساب از این

کودکان خردسال تامین می‌شده است. فقر و تباهی زندگی عده‌ای، مایه ثروت عده دیگر و فخر و "آبروی" طبقات داراست. توريسم جنسی به یک واژه آشنا و مشتمل‌کننده بدل شده است. تاجران سکس راههای فروش آنرا هر روز متنوعتر می‌گردانند. در کاتالوگهای شرکتهای مسافری توریستی می‌توانید از جمله چنین آگهی‌هایی سر بسته‌ای را مطالعه کنید: "این مهمانسرا فقط به مجردها توصیه می‌شود". "یونیسف UNICEF" اعلام کرده است که دو میلیون کودکان خردسال قربانیان تجاوز جنسی هستند، پورنوگرافی کودکان، فیلمهای همخوابگی با کودکان که باید با سرمایه‌های کلان تهیه و در سراسر جهان با تلاش شبکه وسیع توزیع، پخش شده باشد یکی از پولسازترین عرصه‌های تجارت جهان است. دبیرکل یونیسف آقای "کارول بلامی Carol Bellamy" اعلام کرده که در این فاصله تجارت با روسپیگری کودکان یک "تجارت میلیاردي" است. ایشان در نطق افتتاحیه خود گفتند که هر روز بیش از پیش کودکان کم سن و سال قربانی روسپیگری، و تجار حرفه‌ای تجارت کودکان می‌گردند. گناه این امر برگردن فقر روبافزایش در بسیاری کشورهای جهان است. این امر بویژه در کشورهای اروپای شرقی رواج فراوان یافته است. آقای "رون او گرای Ron O Grady" فاش ساخت که "صنعت سکس کودکان" بمثابه یک شاخه صنعتی نو ظهور پدید آمده است. وی اضافه کرد: "هرگاه ما جهانی را بپذیریم که در آن کودکان چون کالا در فروشگاهها خرید و فروش می‌شوند محق نیستیم خودمان را متمدن بنامیم" ولی ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در آن تنها قانون بیرحمانه پول حکم می‌راند و این قانون می‌گوید که پول به جایی می‌رود که پول می‌آورد. از قدیم گفته‌اند که پول پول می‌آورد و پول وجدان ندارد. سرمایه برای انباشت و تراکم خود هرگز نمی‌پرسد که چند صد خانواده را نابود می‌کند بلکه می‌پرسد که کجا پول بیشتری نصیب می‌شود و امروز این امر در عرصه تولید صنعت سکس کودکان تحقق یافته است. اگر نابودی زندگی کودکان برای برخی حادثه‌ای تکان دهنده است برای برخی دیگر منبع سرشار ثروت محسوب می‌گردد.

امروز اتفاقاً در فروشگاهها و شعبات پخش ویدئو، این فیلمهای مبتذل در دسترس همگان قرار دارد و علیرغم این سرمایه‌داری خود را متمدن می‌داند و مشتی نادان یا خود فروخته برای این نظام سنگ بسینه می‌زنند. سرمایه‌داری اخلاق انسانی ندارد، وی ناموشش را در محراب کسب سود بیشتر قربانی

می‌کند.

آقای "کلاس کینکل Klaus Kinkel" وزیر امور خارجه آلمان سوء استفاده جنسی از کودکان را "مشتمل‌کننده و رذیلتانه" خواند. وی اعتراف کرد که تنها در آلمان درآمد سوداگران پورنوگرافی کودکان بالغ بر ۱۰۰ میلیون مارک است. وی پس از این توضیحات درخواست کرد که ممالک جرایم سنگینی برای این نوع تجارت قائل شوند در حالیکه خود وی بهتر از هر کس دیگری می‌داند که جرایم سنگین شامل کسانی می‌شود که عامل اجرایی و ولی تجارت کودکان، برای تمتع جنسی، با سالی ۱۰۰ میلیون مارک درآمد، دهان هر سرمایه‌داری را آب می‌اندازد و شبکه جهانی این تجارت را دست نخورده می‌گذارد. مگر جرایم شداد و غلاظ در مورد شبکه‌های گسترده قاچاق تا کون توانسته است این غده سرطانی را نابود سازد؟ جرایم سنگین در ممالک دنیای سوم منجر به نابودی تجارت با کودکان خردسال نمی‌گردد، بلکه برعکس دست مراجع قانونی و اجرایی این کشورها را برای گرفتن رشوه و سند سازی و شانتار و حتی پرونده سازی برای انسانهای بی‌گناه از راه کسب درآمد بیشتر باز می‌گذارد.

خانه از پای بست ویران است

خواجه در بند نقش ایوان است.

در سال پیش کنگره‌ای برای ممانعت از کار خردسالان بوجود آمده بود که در آن نمایندگان محترم ممالک جهان انزجار بی حد خود را از استثمار نیروی کار کودکان که به صرفه سرمایه‌داری است ابراز داشتند ولی از آن تاریخ تاکنون نه استثمار از میان رفت و نه بر بهره‌کشی از کار کودکان نقطه پایانی گذارده‌اند و امسال کنگره دیگری برای ممانعت از روسپیگری کودکان خردسال برگزار می‌کنند و مسلم این است که در سالهای بعد این کابوس وحشتناک در زمینه‌های دیگر تکرار می‌گردد زیرا مسبب فقر و بدبختی انسانها، کار کودکان خردسال و یا روسپیگری آنها مناسبات حاکم سرمایه‌داری است و این خطابه‌های عریض و طویل در دفاع از کودکان تا همراه با نفی مناسبات سرمایه‌داری نباشد پشیزی ارزش ندارد. زیرا تنها این مناسبات ناعادلانه و غیر انسانی است که علت و الکل همه این جنایتهاست. در دنیائی که با پول همه کار می‌شود کرد برای بدست آوردن پول همه کار می‌کنند. این همواره منطق خشن سرمایه‌داری بوده و باقی خواهد ماند و کودکان و زنان زحمتکش از اولین قربانیان این نظام خون‌آشام و ظاهر فریب هستند.

به آنها که...

امروز با اتکاء به همین زمینه فکری است که در آلمان تاریخ را در دفاع از هیتلر و اینکه تاریخ فاتحین تاریخ دروغهاست و نباید از جانب ما پذیرفته شود می نویسند. کم نیستند روشنفکران، سیاستمداران، قضات عالی مقام، نظریه پردازان نازی که از "دروغ بزرگ آشویتس" سخن می گویند و کشتار یهودیان آلمان و اروپا را غیر واقعی و ساخته پرداخته محافل جهانی یهود می دانند. بسیاری به نفی ماشینسم آدمسوزی در آلمان می پردازند که نازیها آنرا تا حد یک نظام بی عیب و نقص آدمکشی تکامل دادند.

در کنار این استدلالات از جمله می گویند نباید به هیتلر مغرضانه برخورد کرد و تاریخ را تحریف نمود. درست است که هیتلر به تجاوز پرداخت و دیکتاتوری در آلمان مستقر ساخت و گردن کمونیستها و سوسیال دموکراتها را برید ولی آیا هیتلر یک کار درست هم نکرد و هر چه بود دروغ و دخل و جنایت بود. این برخورد منصفانه به تاریخ نیست. مثلاً همین اتوهای آلمان را بگیریم، مگر اینها را هیتلر نساخت. همین موشک ها را بگیریم، مگر این را هیتلر نساخت. همین موج ماوراء کوتاه رادیونی را بگیریم، مگر این را در زمان هیتلر بکار نگرفتند. مگر صنایع عظیم آلمان، صنایع کشتی سازی، زیردریائی سازی، فولاد سازی، اتومبیل سازی نظیر "فولکس واگن" (ماشین خلق) از خدمات هیتلر نیست؟ مگر هیتلر بیکاری میلیونی را از بین نبرد، گرسنگی را نابود نکرد؟ مگر برای نابودی بیسواد مبارزه نکرد، مگر نه این بود که ما همه با اطمینان درهای خانه خود را باز گذارده به تفریح می رفیم و دزدی ای در آلمان صورت نمی پذیرفت، مگر امنیت زمان هیتلر کم چیزی بود و فوراً برای اینکه خاطر شما مکدر نشود و احتمالاً حالت تهوع به شما دست ندهد، اضافه می کنند که البته و صد البته نباید کارهای بد هیتلر را نیز فراموش کرد ولی تاریخ نویسان با وجدان باید خدمات هیتلر را نیز ببینند و به آن ارج نهند. این نیز یک نوع بررسی تاریخی است که بتازگی مد شده است. بررسی متافیزیکی تاریخ، دیدن درخت و ندیدن جنگل، دیدن اتوبان و ندیدن تئوری نژاد پرستانه نازیها که برای به رقیب کشیدن بشریت و حفظ نژاد برتر ژرمنی فعالیت می کردند تا بورژوازی آلمان قادر شود با گوشت دم توپ کردن مردم آلمان بازارهای فروش و منابع اولیه را از دست سایر امپریالیستها بویژه انگلیس و آمریکا و فرانسه بدست آورد. پیشرفتهای پزشکی آلمان را دیدن و ندیدن اینکه این پیشرفتهای به قیمت آزمایشهای علمی بر روی انسانهای زنده که درد را احساس می کردند انجام می شد، این نگرش تاریخی دیدن تاریخ با چشمان بسته است. "هایل" هیتلر را شنیدن ولی ناله های اسرای شوروی، کمونیستهای

فرانسوی، کودکان یهودی را که موضوعات آزمایشهای پزشکی بوده و از آنها بعنوان خوک آزمایشگاهی استفاده می کردند، ندیدن فقط یک ناپینائی تاریخی نیست، ناشوائی تاریخی نیز هست. ماهیت را ندیدن، و به ظواهر پرداختن، در سطح ماندن و به عمق نرفتن، کل را ندیدن و به جزئیات پرداختن، کشاندن نسلی به بیراهه و سردرگمی است که در آینده نیز می تواند طعمه گرگان گرسنه تاریخ شود.

همین نوع بررسی تاریخی را برخی سرخوردگان سیاسی بعنوان کشف جدید خود به عرصه ایران آورده اند و می خواهند با آن نقش سلسله ننگین پهلوی این عوامل امپریالیسم در ایران را که استقلال و حاکمیت ملی ما را برباد دادند و ده ها سال با تاراج ثروت ملی ایران در پای منافع امپریالیستها کشوری فقیر بجای گذارند که هنوز که هنوز است از تولید تک محصولی رنج می برد، دگرگون جلوه دهند. هر کس که دو روزی با بررسی علمی تاریخ سروکار پیدا کرده باشد می داند که نقش رضاخان قلدر و پسر خانش محمد رضا شاه را نمی توان از روی آسفالت جاده دروازه قزوین تعیین کرد. نقش این دو دزد سرگردنه را که هنوز از دستبرد به خزانه ملت ایران ارتزاق می کنند باید در مقطع تاریخی آن دوران، پیدایش کشور سوسیالیستی شوروی، نقش جهانی امپریالیسم و مهره هایش، نیاز سرمایه داری جهانی در حفظ نظام فئودالیسم و سپس نابودی این نظام برای دامن زدن به توسعه اقتصاد سرمایه داری و... مورد ارزیابی قرار داد. این یک بررسی همه جانبه تاریخی و علمی است. کسی که در بررسی تاریخی قطبنمای خود را از دست بدهد ناگزیر اراجیف می گید و مجبور است مبارزه محمد رضا شاه را با خمینی تأیید کند ولی در مقابل چاپلوسی محمد رضا از آیت الله بروجردی و یا چرب کردن سیل آیت الله کاشانی و یا امام جمعه تهران و شریعتمداری و... که از آنها برای سرکوب مبارزات مردم و تحمیل آنها سود می جست دچار سرگیجه شود. مگر همین محمد رضا شاه نبود که سپاه دین به در و دهات می فرستاد. ضربه هولناکی که ۱۸ سال رژیم آخوندی بر فرق عدهای زده است مانع تفکر درست آنهاست. آنها هنوز از گیجی این ضربه بدر نیامده اند.

برخی حتی پسر به تاج و تخت نرسیده محمد رضا شاه را از همان نسل جدید می دانند که در هنگام کوتای ۲۸ مرداد حتی نطفه اش نیز شکل نگرفته بود و لذا نمی توان وی را به جرم اشتباهات پدر به باد انتقاد گرفت.

ولی اساساً چرا باید پسر محمد رضا شاه ادعای پادشاهی ایران را داشته باشد. کدام منطقی این را می پذیرد. چرا مردکی که حتی نمی خواهد زحمت بررسی تاریخ ایران را بخود بدهد و به صراحت بگوید

که باید از تاریخ ایران آموخت و کودتای خائنانه ۲۸ مرداد را که بدست امپریالیسم آمریکا صورت گرفت، محکوم کرد، لیاقت رهبری ملت ایران را دارد؟ این مردک با تاریخ ایران غریبه است. از خدمات کورش کبیر دم می زند که هزاران سال قبل از وی می زیسته است و نسبتی هم با وی ندارد، ولی از خیانتهای پدرش که تاریخ معاصر مملکت ماست صحبت نمی کند و آنوقت مشتی پیدا می شوند که میخواهند به این بهانه که این مردک از نسل دوم است آب طهارت به سرش بریزند و جهل بتاریخ را با هدف تبرئه وی توجیه کنند. اگر "ماندلا" در افریقای جنوبی به این شیوه استدلال ایمان داشت، شاید هیچگاه بر سریر قدرت تکیه نمی زد و اجازه می داد تا درجه تکامل افریقای جنوبی را از روی تعداد مستراحهای نو ساز سر راه "دماغه امید" تا "ترانسوال" تخمین زنند. عدهای واقعا سوراخ دعا را گم کرده اند و نمی بینند که چگونه سلطنت طلبها از روی شعف برایشان دست می زنند.

رنگ باختگان...

سرمایه داری است؟ آیا این بی توجهی به حقوق انسانها ناشی از این است که جناح "عوضی" در ممالک سرمایه داری بر سرکار است و اگر چنانچه در انتخابات نوع پلورالیستی بعدی جناح و یا حزب مخالف بر سر کار آید نان همه کره می شود؟ چقدر باید خود را به نفهمی زد تا هنوز که هنوز است در مدح سرمایه داری انساندوست قلم زد. کجاست در این دنیای سرمایه داری آن کشور مشخصی که شامل این قانونمندی ذکر شده در بالا نمی شود؟ پس چرا روشنفکران ایرانی از کنار این حقایق روشن می گذرند و آنرا به روی خود نمی آورند؟ آیا آنها ناپیائینند؟ نادان اند و یا نان را به نرخ روز می خورند؟

در اینجا به خصوص روی سخن ما به شیفتگان نظام دموکراتیک سرمایه داری است که هفته ها صدها تن کاغذ صبور را در دفاع از این نظام بربرمنش سیاه می کنند و آنرا مترادف با تمدن و آسایش انسانها نشان می دهند. اگر واقعاً چنین است و این اعمال امپریالیستها از ماهیت آنها سرچشمه نمی گیرد، چرا یک نمونه در تاریخ وجود ندارد که امپریالیستها برای دفاع از دموکراسی و آزادی و تحقق حقوق بشر از منافع اقتصادی و سیاسی خود گذشته باشند. این ول معطلهای دموکرات، در واقع خودشان نیز بحرف خودشان اعتقادی ندارند ولی زمانه طوری می گردد که روشنفکر نان به نرخ روز خور، دیگر دنبال "مد" مارکسیست لنینیست نمی رود، بلکه خود را در میدان "مد" بورژوازی با "مد" دیگری که "دموکراسی" ادامه در صفحه ۶

یادداشت‌های زندان...

هستند. دادستانی، خوابگاه پاسداران و غیره. کمی جلوتر بیمارستان و بعد از آن بند ۲۰۹. بندهای ۱ و ۲ و ۳ و ۴ به ترتیب در کنار یکدیگر و در کنار آنها ساختمان قدیمی اوین و در انتها آموزشگاه. بعدها نیز آسایشگاه به آنها اضافه شد. و این مجموع اطلاعاتی بود که در طول مدتی طولانی توانستم بدست آورم.

حدود یکی دوساعتی در ماشین و در هوای آزاد منتظر شدم. سعی می‌کردم فکری به خود راه ندهم، ولی مدام در این فکر بودم که «آیا لو رفته‌ام؟». چشم‌بندم را کمی بالا زدم تا اطراف را بهتر ببینم. در همین موقع باران ناسزا همراه با کتک باریدن گرفت و بعد پاسداری دستم را گرفت و به دنبال خود کشید. بعد از طی مسافتی نه چندان طولانی وارد یک ساختمان شدیم. نمی‌دانستم کجا هستیم. به عمد به اینجا و آنجا

برده می‌شدم تا موقعیت مکانی را تشخیص ندهم. بعدها دانستم در بند ۲۰۹ هستم. بالاخره در اتاقی روی یک صندلی نشستم. پاسدار گفت: همین جا بشین! و لحظه‌ای بعد با آمدن بازجو، سؤال و جواب شروع شد. نام، نام فامیل و... بعد از پرکردن فرمی که مشغولش بود، خودکار را کنار گذاشت، دیگر صدای نوشتن نمی‌آمد. سکوت همه‌جا را پر کرده بود؛ همان‌جا نشسته بود. سنگینی نگاهش را حس می‌کردم. بدون مقدمه شروع کرد: خوب پس وقت کشی می‌کنی؟ نمی‌خوای حرف بزنی. احمق! فکر می‌کنی ما نمی‌دانیم کی هستی؟ ما همه چیز را می‌دونیم ولی می‌خواهیم خودت بگی تا جرمت کمتر بشه. بلوف نمی‌زد. خیلی زود این را متوجه شدم، ولی آن موقعی هم که خود همه چیز را می‌دانند، ترجیح می‌دهند خود شخص حرف

بزند تا شاید مسائل جدیدی را در مورد خودش و یا کس دیگری کشف کنند. از کی نشریه می‌گرفتی؟ از؟ مشولت بود؟ برادر مشول چیه؟ با گفتن این جمله چنان کشیده‌ای زیر گوشم نواخت که همراه با صندلی افتادم روی زمین و بعد با پوتین لگدی توی سرم کوبید. سریع از روی زمین بلند شدم تا لگد دیگری توی سرم نزنند، سرم گیج می‌رفت و گوشم زنگ می‌زد. چند لحظه‌ای گذشت و دوباره به آرامی گفت: کار خودتو به زیرزمین نکشون. دلم برات می‌سوزه. فکر می‌کنی چون هیكلت گنده است، طاقت کابل را داری؟ بدبخت اگر یک روز آویزونت کنم که مادرت را هم لو می‌دی. به خودم گفتم فکر می‌کند اینجا گود زنبورک‌خانه است، که این چنین رجزخوانی می‌کند.

می‌خوای را بیاورم اینجا تا همه چیز را بگه؟ یک دفعه انگار که مرا برق گرفته باشد، سر جا خشکم زد. اگر درست بگوید، پس لو رفته‌ام. انگار که یک سطل آب سرد رویم ریخته باشند. ولی اصلاً به روی خودم نیاوردم و گفتم: کیه؟ والله من هیچ‌کاره‌ام، فقط

ادامه در صفحه ۶

پیام همبستگی به کانون زندانیان سیاسی در استکهلم به مناسبت شب بزرگداشت خاطره بخون خفتگان شهریورماه ۱۳۶۷

در ۳۰ اوت سال جاری مراسمی در شهر استکهلم از سوی «کانون زندانیان سیاسی ایران در تبعید» به مناسبت خاطره زندانیان سیاسی‌ای که در شهریور ۶۷ به خاک و خون افتادند، برگزار گردید. در این مراسم بیش از ۲۵۰ نفر از هموطنان ایرانی مقیم استکهلم شرکت داشتند. شرکت‌کنندگان در کنار برنامه‌های بسیاری که ارائه شد، شاهد سخنان کودک ۱۲ ساله‌ای بودند که خود در زندان رژیم متولد شده است. او از آن‌چه هنوز به یاد داشت و از خاطرات خود سخن گفت و از جنایات و وحشیگری‌های رژیم جمهوری اسلامی پرده برداشت.

او پس از پایان سخنان پرشورش مورد تشویق و کف‌زدن‌های ممتد حضار قرار گرفت. از سوی سازمان‌های انقلابی و دموکراتیک بسیاری و از جمله حزب کار ایران و سازمان کارگران مبارز ایران، پیام‌های همبستگی به مناسبت برگزاری این شب ارسال گردید.

باشد تا با برگزاری و تداوم این نوع اعتراضات سیاسی و بسیج افکار عمومی در دفاع از زندانیان سیاسی ایران، در افشای این رژیم خونخوار بکوشیم.

متن پیام ارسالی

موجیم که آسودگی ما عدم ماست ما زنده از آنیم که آرام نگیریم

رفقا!

تاریخ بشری همواره حاکی از مبارزات زحمتکشان و توده‌های ستمدیده می‌باشد. آنجا که زور هست، مبارزه هست. آنجا که بندی است، تلاشی است برای رهایی از بند. تاریخ میهنان ایران نیز گواه صادقی بر این حکم می‌باشد. دیدیم که چگونه توده‌های ستمکش ارتجاع محمدرضاشاهی را سرنگون نموده و به زیاده‌دانی تاریخ فرستادند، همان ارتجاعی که فرزندان صادق این مرز و بوم را سالها به بند می‌کشید، شکنجه می‌نمود و تیرباران می‌کرد.

رژیم ارتجاعی و سیاه جمهوری اسلامی ایران نیز در تاریخ جنایات خود نشان داده است که به زندانیان سیاسی همانند رژیم خودفروخته پهلوی، به مثابه گروگان می‌نگرد و هر زمان که اراده کرد، می‌تواند آنان را بصورت فردی و یا جمعی به قتل برساند. از این رو دفاع از زندانیان سیاسی از هر طریقی که ممکن باشد، وظیفه بزرگ همه انسان‌های آزاده و نیروهای دموکرات و انقلابی است.

رفقا!

امروز در ایران موج ناراضیتی عمومی همواره دامنه وسیع‌تری به خود می‌گیرد. رژیم جمهوری اسلامی با سیاست مخرب داخلی و خارجی‌اش، با شیوه‌های تروریستی و فاشیستی که در برخورد با توده‌های مردم بکار می‌برد، نمی‌تواند مبارزه توده‌های مردم را برنیاوراند. در برابر این موج ناراضیتی و عمق بحران سیاسی - اقتصادی، رژیم خود را ضعیف می‌بیند و ناگزیر به آدمکشی دست می‌زند تا شاید توده‌های مردم را در هراس اندازد و جلوی موج اعتراضات را بگیرد. جمهوری اسلامی می‌ترسد، چون می‌بیند، هر روز که می‌گذرد نظام گندیده اسلامی‌اش به پرتگاه نیستی نزدیکتر می‌شود. جمهوری اسلامی می‌ترسد و لذا می‌کوشد کارگران و زحمتکشان را با سرکوب فاشیستی و بستن به گلوله و با قتل عام زندانیان سیاسی بترساند. اما نیروی کارگران و زحمتکشان را با هیچ سلاحی و از همه مهمتر با سلاح ترور و ارباب، نمی‌توان درهم شکست. در مبارزه امروز گروهی از پای درمی‌آیند، فردا گروه‌های دیگر جای آنان را پر می‌کنند و نبرد تا پیروزی نهایی ادامه می‌یابد.

جانباختگان شهریور ۱۳۶۷ مانند دیگر فرزندان خلق در بارگاه خلافت ولایت فقیه به زانو درنیامدند و ایستاده مردند، جان تسلیم کردند ولی تسلیم نشدند. مردم ایران نام فرزندان خود را، فرزندان که بخاطر آزادی و عدالت اجتماعی و رفاه و سعادت توده‌های رنج و کار، در میدان نبرد بر خاک افتادند، هرگز از یاد نخواهند برد. قتل عام زندانیان سیاسی در شهریور ۶۷ لکه ننگی بر دفتر جنایات رژیم اسلامی است. مردم ما هرگز چنین روز فاجعه‌بار و مسببن آنرا فراموش نخواهند کرد.

گرامی باد خاطره جانباختگان شهریورماه ۱۳۶۷
سرنگون باد رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی

سازمان کارگران مبارز ایران
حزب کار ایران

یادداشت‌هایی درباره اف.بی.آی

بنابر گزارش‌های منتشر شده در جراید آمریکایی، پلیس فدرال آمریکا مشهور به اف.بی.آی قصد دارد فعالیت‌های خود را ظرف چهارسال آینده در خارج از مرزهای این کشور دوبرابر سازد. این امر بدین معنی است که پلیس فدرال امپریالیسم آمریکا برآن است که شمار ادارات خود را از ۲۳ به ۴۶ اداره - و لابد در ۴۶ کشور مختلف - افزایش دهد.

در توجیه این حرکت کاملاً سیطره‌جویانه امپریالیستی، دولت آمریکا وانمود می‌سازد که این همه فعالیت‌های پلیسی این کشور «به لحاظ افزایش بی‌سابقه تروریسم، شبکه‌های جنایتکاران حرفه‌ای و مقابله با داد و ستد مواد مخدر در سراسر گیتی است که به نوبه خود روی شهروندان آمریکایی تأثیر می‌گذارد».

امپریالیسم آمریکا نظامی است که سرانش از رئیس جمهور گرفته تا اداره اطلاعات و جاسوسی آن CIA و پلیس فدرال FBI خود از بزرگ‌ترین عوامل جنایت متشکل و ارتکاب جرم به شکل سیستماتیک آن، ورود و صدور مواد مخدر (که پزیدنت بیل کلینتون خود در رأس آن قرار داشته و شرکت مستقیم داشته است)، فروش و ارسال اسلحه قاچاق به دولت‌های ارتجاعی و دسته‌جات ضدانقلابی و تروریسم سازمان‌یافته چه در درون و چه در خارج از مرزهای این کشور، می‌باشد. بنابر این امپریالیسم آمریکا نه در اندیشه جلوگیری از جنایت است و نه در فکر مبارزه با داد و ستد مواد مخدر، بلکه در حقیقت در شرف گسترش بی‌سابقه چتر پلیسی ضربتی خود بر سراسر جهان است.

دولت آمریکا قصد دارد تا قبل از پایان این دهه میلادی شبکه پلیس ضربتی خود را بطور دائمی در سراسر گیتی از جمله در کپنهاک (دانمارک)، دهلی‌نو (هند)، لیما (پرو) و آلماتی (قزاقستان)، مستقر نماید تا بتواند از نزدیک و به شکل مؤثر و فعال‌تر با همکاری رژیم‌های مرتجع محلی چون رژیم ترکیه، رژیم شاه حسین در اردن، رژیم کره جنوبی به شناسایی و رخنه در جنبش‌های مترقی و به اضمحلال کشیدن آنها از یک سو و نیز به شکار انقلابیون و نابودسازی آنان و حتی برپایی دادگاه‌های قلابی و محاکمه «قاچاق‌چیان» و «بمب‌گذاران» در داخل آمریکا، از سوی دیگر، مبادرت ورزد.

رئیس پلیس فدرال آمریکا به نام لوئیس جی فریچ (LOUIS J. FREEH) در گزارش خود به کنگره آمریکا اظهار می‌دارد که در حال حاضر دوایر اف.بی.آی در خارج از این کشور با بارکاری فراوان که ناشی از مسئولیت داشتن در قبال مناطق فعالیت وسیع می‌باشد، روبرو شده‌اند و لذا تا پایان سال جاری چهار اداره جدید این سازمان پلیسی ضدبشری در سه گوشه آسیا یعنی در شهرهای پکن (چین)، اسلام‌آباد (پاکستان) و

تل‌آویو (اسرائیل)، گشایش خواهد یافت. تل‌آویو و اسرائیل که جای خود دارند، شهرهای اسلام‌آباد و پشاور در پاکستان نیز که از سالیان قبل از مراکز مهم جاسوسی سازمان CIA در شرق آسیا بوده است. اما این که اف.بی.آی بزودی در پکن نیز اداره جدید خود را تأسیس کرده و فعالیت‌های خود را آغاز می‌نماید را باید به رویزیونیست‌های چینی تبریک گفت! بودجه‌ای که برای این امر گسترش پلیس فدرال در خارج از آمریکا اختصاص داده‌اند تا پایان سال ۲۰۰۰ نزدیک به یکصد میلیون مارک آلمان تخمین زده می‌شود. این رقم معادل دوبرابر حقوق دیپلمات‌های ارشد وزارت امور خارجه امپریالیسم آمریکا است. لیکن تاریخ مبارزات خلق‌های جهان حتی در همین دوران پس از جنگ جهانی دوم و به ویژه مبارزات انقلابی خلق‌های چین، کره، ویتنام، کوبا، ایران و فلسطین نشان داده‌اند که هرچند امپریالیست‌ها و مرتجعین به لحاظ امکانات فنی و بوروکراتیک می‌توانند غنی باشند لیکن در برابر مبارزات رهایی‌بخش خلق‌ها و بویژه خلق‌هایی که توسط طبقه کارگر و گردان پیش‌آهنگ آن یعنی حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست رهبری می‌گردند، همانا چون ببرهای کاغذی‌اند. برآستی امروز هرکجا فقر هست، هرکجا گرسنگی و بیماری است، هرکجا بیکاری و خودفروشی هست و بالاخره هرکجا جنگ و نابودی است، عاملش نظام سرمایه‌داری و در تارک آن امپریالیسم آمریکا است. این حقیقت را تئوریسین‌های امپریالیسم لمس کرده‌اند لیکن کائوتسکیست‌های جوان از هضم آن عاجزند.

از کمک‌های مالی تان متشکریم

۱-۵ - از آلمان ۱۰۰ مارک
گ - از آلمان ۱۰۰ مارک
رفیقی به شکل تمبر ۲۰ مارک

درگذشت...

حسن بعدها با ایدئولوژی طبقه کارگر آشنا شد و به صفوف هواداران آن پیوست و در آن جا فعالیت کرد. با تأسیس «سازمان ایرانیان دموکرات در خارج از کشور» فوراً عضویت این سازمان را پذیرفت و تا لحظه‌ایکه درگذشت مسئول مالی «سازمان ایرانیان

دموکرات» در مونیخ بود. و انتشار مجدد «توفان» را مثبت دانست و با اینکه دستش بسیار تنگ و وقتش ضیق بود، از کمکهای مادی و معنوی به «توفان» دریغ نداشت و همواره می‌گفت «اگر در اینجا یکی باشد که راست می‌گوید شماها هستید».

«توفان» از وی در مورد فعالیت ناسیونالیستهای آذری نظر خواست که این اواخر با انتشار نشریه و گردهمایی در پی جدائی آذربایجان ایران هستند. وی که خود رفیقی آذربایجانی بود به ما بفارسی با لهجه شیرین آذری گفت که از وی نیز برای شرکت در مجلس آذربایجانی‌های ناسیونالیست دعوت بعمل آوردند که وی در آنجا حضور یافت و دست رد خود را به سینه آنها زد. وی می‌گفت آذربایجانی ایرانی است و حقوق ملی وی باید در چارچوب ایران دموکراتیک تحقق یابد....

رفیق حسن پورنقی آذری که نان آور پنج سرعائله بود در واقع قربانی نظام ناعادلانه سرمایه‌داری است که وی را وادار می‌کرد هر روز با کار بیشتر و درآمد کمتر وقت بیشتری صرف کند تا توانائی تأمین زندگی خانواده خود را داشته باشد. تا بتواند بهره بانکی کمرشکنی را که متناسب با درآمد کسب و کارش نبود بپردازد. وی بهمه توصیه می‌کرد که بدام کسب و کار مشابه وی نیافتند زیرا آنها را بی‌خانمان و مقروض خواهد کرد.... وی در این راه مصائب بسیاری را تحمل نمود که صدمات روحی فراوانی بوی زد بطوریکه جسم و جان وی را تکیده کرد. وی که مظهر عشق و محبت بود، خود قربانی نامردمی و تزویر و دورویی شد که از ویژه‌گیهای دنیای سرمایه‌داری است.

حسن هیچگاه علناً از وضع مالی خود ننالید و با سلیبی صورت خود را سرخ نگه میداشت. این دلهره‌های پنهان، این نگرانی‌ها از آینده‌ای که سرنوشتش به رقابت غیر انسانی سرمایه‌دارها بستگی دارد و انسانها را برای کسب پول بیشتر به جان یکدیگر می‌اندازد و به گرگ یکدیگر بدل می‌کند، زمینه ظهور نامنتظره عارضه قلبی را در وی فراهم نمود. درگذشت وی از آسمان نیامد و دلایل زمینی داشت. تا نظام بیرحم سرمایه‌داری برقرار است و قوانین غیر انسانی خود را بر روابط انسانها دیکته می‌کند، مغزها را شستشو می‌دهد و تلاش برای معاش به جنگ مرگ و زندگی بدل میگردد، ما همواره از مرگهای زودرس در نزد انسانهای پر احساس و شاداب، انسانهای مسئول و ساده دل و صمیمی غافلگیر می‌شویم....

در خاتمه مایلیم مراتب همدردی خود را با خانواده وی فرزندان و بستگانش ابراز داریم. (تلخیص نامه رسیده‌ای از خواننده‌ای در شهر مونیخ در آلمان).

رنگ باختگان...

پلورالیستی، "آزادی و دموکراسی ناب" باشد آراسته است. این روشنفکران در توبه نامه های خود از "اصول گرایان دیروز"، از "صاحبان حقیقت مطلق" نام می برند که انسانها را از خود بیگانه کرده و مسخ می نمودند و گویا اینک آنها عمرشان بپایان رسیده است. آنها هر آنچه در افشاء نظام امپریالیستی بوده است را نظریات مطرود "ایدئولوژیک" جا می زنند تا ایدئولوژی سرمایه داری را جا بیندازند. آنچه از قلمشان می تراود ایده جدیدی نیست، نشخوار پسمانده نظریات نظریه پردازان بورژوازی است که بارها و بارها آنها را گفته و نوشته اند. یکی از این توبه کاران که انشاء نویسی را برای خودنمایی روشنفکری بسیار تمرین نموده است اخیراً در یکی از نشریات هفتگی خارج از کشور نوشته است: "در جنگ با خود، شیفگی تو را تا بانجا می کشد که در سیستم بلعیده شوی، با نفی فرهنگ قومی و ملی، با نفی همه مناسبات پیشینیان در امور زندگی، از خود، بیهود و بیگانه گردی، زیرا فرهنگ و تمدن پیشینیان با ثمر اندیشه کفر و الحاد است، یا ساخته ذهن زورمداران و طبقات استثمارگر." با این کلمات موزیانه به خواننده القاء می کند که دست تأیید بر سر هر آنچه بگذارد که تا امروز بمنزله تاریخ تحریف شده طبقات زورمند و مسلط مورد تردید قرار می گرفت. این روشنفکر تفکر جزمی و ضد علمی مذهبی را که حتی بنا بروایتهای فراوان بخش لاینفک فرهنگ مردم و تاریخ ماست با نظریه علمی مارکسیسم در یک ردیف قرار می دهد تا عملاً مارکسیسم را نفی کند. این روشنفکر که خود را در کنار سایر دانشمندان، هنرمندان قرار می دهد و داعیه رهبری مبارزات مردم را در سر می پروراند، مدعی است: "مخالفت با گرایشات ایدئولوژیکی باید در دستور کار قرار گیرد تا با دموکراسی سازگار نیستند و آمادگی کامل دارند تا توتالیتاریسم را با جهان گرایی ترکیب کنند. مخالفت با گرایشاتی ضروریست که مخالف حکومت غیر ایدئولوژیک، پلورالیسم سیاسی، دموکراسی چند حزبی و حاکمیت دموکراتیک پارلمانتاریستی هستند." این عده امروز از "آزادیهای مدنی" سخن می رانند و آنرا پرچم خود ساخته اند. واژه هواداران آزادیهای مدنی البسه نوینی است، "مد" جدیدی است که روشنفکران به نرخ روز خور استفاده می کند زیرا نمی خواهد در چشم و همچشمی از بقیه توبه کاران عقب بیافتد. حال آنکه امروز جوامع انسانی باید بسیار از دستاوردهای دوران روشنگری به پیشتر روند و برافتادن بهره کشی انسان از انسان، بر افتادن استعمار قدیم و نوین را طلب کنند. امروز روشنفکران انقلابی باید از آن آزادیها و حقوق مدنی دفاع کنند که صوری و بر روی کاغذ نباشد و حق کار را با تضمین

اشتغال به کار برسمیت بشناسد. این موارد مضمونهای واقعی دفاع از حقوق بشر است. اگر می خواهیم حقه باز نباشیم باید برای رفع ستم ملی و طبقاتی مبارزه کنیم در غیر این صورت آب به آسیاب سرمایه داری و نظم کنونی جهان می ریزیم و علیرغم این همه واقعیاتی که از مظالم سرمایه داری هر روز و هر شب می بینیم باز مبلغ ایدئولوژی سرمایه داری هستیم و با جمله پردازی و کلمات صد تا یک غاز در چشم مردم خاک می پاشیم. این روشنفکران توبه کار مسلماً این تضادهای دوران سرمایه امپریالیستی را می بینند ولی نمی خواهند به تجزیه و تحلیل علمی آن مبادرت ورزند زیرا در آنصورت مجبور می شوند به مواضع کمونیستها نزدیک شوند و اذعان کنند که دموکراسی پارلمانی، دموکراسی برای پولدارها، دموکراسی برای کسانی است که وسایل ارتباط جمعی را در انحصار خود درآورده و افکار عمومی می سازند و این اعتراف با "مد" روز نمی خواند و در جهت حرکت آب نیست تا روشنفکر سرخورده و مایوس را در مرکز ستایش بورژوازی قرار دهد. روشنفکر سرخورده امروز برای ارضاء وجدان خود که چرا به این ننگ تن داده است و از مواضع قبلی خویش بریده است بدنبال توجیه تئوریک می گردد. و در این راه لیبرالیسم بورژوازی را که دیگر ماهیتش چون خورشید روشن است به یاری می گیرد. عمر این بندبازها تا برآمد آتی طبقه کارگر است.

یادداشت های زندان...

نشریه می خواندم. گفت: می خوام بگم خودت کی هستی؟

..... خودت بگو واست بهتره. با شنیدن نام مستعار خودم همه چیز برایم روشن شد ولی در مورد من چیز زیادی نمی دانست. یکی دو هفته ای باهم همکاری می کردیم. گفت: حالا بشین و بنویس! صندلی را جلو کشید و مرا نشانده و بعد فرم هایی را با یک خودکار در مقابلم گذاشت. من میرم و چند دقیقه دیگر برمی گردم، همه چیز را بنویس. رفت و من فرم ها را پر کردم. ولی بازهم همان داستان قدیمی و بعد نشستم و راجع به فکر کردم. او را زیاد نمی شناختم. مطالب چندانی را در مورد او نمی دانستم. در طی ۱۰ الی ۱۵ روز ۵ یا ۶ مرتبه او را دیده بودم. در رابطه با کار تبلیغاتی همکاری مختصری داشتیم. همین و بس.

یک دفعه انگار شوک قوی ای به من وارد شده باشد. او اسم مستعار مرا نمی دانست، چه برسد به اسم واقعی من. در آن مدت کوتاه من با اسم دیگری، نامی عاریه ای فقط برای چند روز، به او معرفی شده بودم. پس بازجو نام مستعار مرا از کجا می دانست؟ سعی کردم خود را از حالت گیجی خارج سازم و به خود

مسلط شوم. لو رفته ام، ولی تا چه حد؟ دیگر داستان قدیمی کارآیی خود را از دست داده بود. وظیفه خود را برای از زیر ضرب خارج کردن سازمان انجام داده بود ولی اگر کسی یا بخشی از سازمان...؟ فکری که از ابتدا چون شبحی در ذهنم جای پیدا کرده بود، هم اکنون خود را به وضوح نمایان کرد. اگر کسی اهمال کرده باشد؟ پس نباید چیزی را بپذیرم. این هم به نفع خودم است و هم به نفع دیگران و سازمان. هرچه بیشتر بپذیرم، جرمم بیشتر و اطلاعات بازجو نیز نسبت به سازمان بیشتر می شود. فقط مطالبی را می پذیرم که بازجو اطلاع دارد و آن هم فقط در مورد خودم. تصمیم ام را گرفتم و آن را تا اعماق روح و جسم ام فرستادم. آن را به یک ایمان تبدیل کردم. ولی بازجو چه چیز می داند؟ چطور باید پی ببرم؟ تنها با سکوت. ولی اگر نتوانستم، اگر طاقت نیاوردم، آن وقت سرنوشت را نزدیک می کنم. خود سرنوشت ام را تعیین می کنم. این کار برخلاف اعتقاداتم بود. نمی بایست این کار را انجام داد. ما برای پایداری انسانیت مبارزه می کنیم. ولی به عنوان آخرین راه مجبورم به این کار تن دردهم، با تمام زشتی اش.

خوب، فکرها تو کردی؟ بازجو افکارم را پاره کرد و در مقابلم ایستاد. ورقه های بازجویی را از مقابلم برداشت و در سکوت آنها را خواند. همچون فتری که رهایش کرده باشد، از جا کنده شد و بسویم حمله کرد. با چوبی به شکم، پا، کمر و سرم می زد. فحش و ناسزا می گفت. بعد از این که خسته شد و من نیز در گوشه ای جمع شده بودم، بالای سرم ایستاد. چرا با خودت لج می کنی؟ می خوام را بیاورم؟ نامی جدید و ضربه ای جدید و سخت بر روحم و خوشحالی از این که نظرم صحیح بوده و می توانم با سکوت اطلاعات بازجو را بفهمم. رفت و لحظه ای بعد با برگشت. دیگر نای بلند شدن نداشتم ولی با ورود از جا بلند شدم. مقابلم ایستاد. بازجو گفت: یک مقدار این را نصیحت کن. شروع به حرف زدن کرد. صدایی آشنا ولی نامیوم. صدای هم رزمی که خیانت کرده بود. کسی که سنگر به دشمن داده و حالا در سعی و کوشش دشمن برای غلبه بر سنگرهای دیگر شرکت جسته است. خیانت باتلاقی است که رذالت بدنبال رذالت، به همراه دارد. تمام وجودم پر از کینه شد. به نظرم او کثیف تر از بازجو بود، زیرا بازجو دشمن بود و او خیانت پیشه ای رذل. نباید این وقاحت را بی پاسخ گذاشت. می بایست همین جا جوابش را داد. و در آن لحظه چنین می اندیشیدم.

با شرمندگی و با حالتی که گویی با تمام وجود حاضر نیست حرف بزند، گفت: همه چیز را بگو. همه لو رفته اند و دستگیر شدند. در آن لحظه متوجه نشدم که ادامه دارد

دلیل اشتها...

بی توجهی و بی تفاوتی از تعقیب مجرمین سرباز زند و بقول معروف قضیه را ماستمالی کند. سازمانهای جاسوسی آمریکا که از نفوذ قابل توجهی در دستگاههای سازمان امنیت آلمان برخوردارند فوراً با انتشار اطلاعات خود و نشان دادن مخفیگاه تروریستها به پلیس آلمان موجب دستگیری آنها شده و دست دولت آلمان را در پوست گردو گذارده و برنامه آنها را در کتمان حقیقت و همدستی با رژیم جمهوری اسلامی را بر هم زدند.

متعاقب آن دولت آلمان ناگزیر شد که قاتلین و رهبر عملیات که یک تروریست تعلیم دیده ایرانی بنام "دارابی" بود دستگیر کند. از آن تاریخ اختلاف میان قوه قضائیه و مجریه آلمان از طرفی و دولت آلمان و آمریکا از طرف دیگر بروز کرده است که بسادگی قابل حل نیست. در همین رابطه بود که دادستان آلمان قرار جلب رئیس سازمان امنیت رژیم جمهوری اسلامی آقای فلاحیان را صادر کرد.

دولت آلمان که روابط اقتصادی و سیاسی تنگاتنگی با دولت ایران دارد تلاش می‌ورزد که دادگاه "میکونوس" را بدون به میان کشیدن پای دولت ایران خاتمه دهد و چنین جلوه دهد که مشتی تروریست لبنانی رهبران کردهای ایران را ترور کرده‌اند و شرکت دولت ایران در این ترور به علت فقدان دلایل کافی قابل اثبات نیست. آقای "اشمیت باوئر" هماهنگ کننده امور امنیتی آلمان با رضایت دولت آلمان تلاش می‌کند که تا آنجا که ممکن است پای دولت ایران را از این ماجرا دور نگاه دارد تا مناسبات سیاسی و اقتصادی دولت آلمان با ایران خدشه‌دار نشود. بنظر می‌آید که دولت ایران بر این نظریه بسیار پای می‌فشارد و دولت آلمان را تحت فشار قرار می‌دهد. دولت آمریکا که از این سیاست دولت آلمان اطلاع دارد و با آن بهیچوجه موافق نیست هر چند صباحی با انتشار اسناد و مدارک خود مانع می‌شود که دولت آلمان با تحت فشار گذاردن قوه قضائیه خود قادر شود آرزوهای دولت ایران را برآورده کند.

اختلافات دولت آلمان و بویژه اروپا و آمریکا را باید در کادر تضاد امپریالیستها مورد ارزیابی قرار داد. آمریکا با چنگ انداختن به عراق، با تسلط بر کویت و عربستان سعودی و امارات متحده عربی در واقع شریان نفت جهان را در خلیج فارس بطور عمده در دست دارد. اگر آمریکا موفق شود کشورهای ایران و لیبی را نیز بیزیر سلطه خود بکشد آنوقت قادر خواهد بود شریان اقتصادی ممالک اروپا و ژاپن را در اختیار خود بگیرد و آنها را کنترل کند. اروپائی‌ها و ژاپن همراه با استرالیا و کانادا بشدت مخالف این سیاست آمریکا هستند و

برای مبارزه با این سیاست تلاش می‌کنند ممالک نفت خیزی را که در جبهه مخالف آمریکا هستند صرفنظر از اینکه چه جانورانی در آنجا حکومت می‌کنند، ولی به برکت این مخالفت قادرند احتیاجات نفتی اروپا و آنها را بطور عمده برآورده کنند مورد حمایت قرار دهند. قوانینی مجازاتی که اخیراً در کنگره آمریکا علیه ایران و برای تحریم اقتصادی آن به تصویب رسیده و شامل کلیه شرکت‌هایی می‌شود که بیش از ۴۰ میلیون دلار در ایران سرمایه گذاری کنند مورد خشم سایر ممالک امپریالیستی است زیرا آنها در این قانون دخالت آمریکا در امور داخلی خود را می‌بینند و تصویب آنرا مغایر اصول آزاد بازرگانی جهانی می‌دانند و معتقدند که آمریکا قصد دارد با فشار و ارعاب، نظمی را که این امپریالیسم تدوین کرده است به همه تحمیل نماید. در یک کلام سخن بر سر سرکردگی امپریالیسم آمریکا در نظم نوین جهانی است. این اختلافات در تمام عرصه ها تاکنون بروز کرده است و می‌کند. امپریالیسم آمریکا سعی می‌کند هر سانحه‌ای را که در جهان اتفاق می‌افتد پهای ترور جمهوری اسلامی بنویسد تا با ساختن افکار عمومی زمینه تجاوز نظامی بایران را فراهم کند. سایر امپریالیستها که می‌دانند که آمریکا نه دلش برای نقض حقوق بشر در ایران می‌سوزد و نه از حکومت بنیادگرایان اسلامی ناراحت است و نه طرفدار آزادی و دموکراسی است و فقط منافع اقتصادی و سیاسی خود را در نظر دارد تلاش می‌ورزند به بهانه "گفتگوهای انتقادی" با رژیم ایران هم افکار عمومی را در حمایت از رژیم تروریست جمهوری اسلامی فریب دهند و هم در مقابل تحریکات آمریکا برای همکاری با رژیم ایران دلیلی عوام پسند ارائه دهند. شهادت "ابوالحسن بنی صدر" رئیس جمهور اسلامی اسبق ایران را در دادگاه "میکونوس" باید در این رابطه مورد ارزیابی قرار داد. آنچه آقای "بنی صدر" فاش ساخته اساساً امر پنهانی نیست و همه از آن مطلعند. اینکه رفسنجانی بمثابه رئیس جمهور و خامنه‌ای بمنزله رهبر شیعیان جهان باید ترور افراد را تایید کنند و دستور قتل را صادر نمایند بر کسی پوشیده نیست. زیرا بدون دستور اکید شورای امنیت ملی در ایران که افراد نامبرده عضو آن هستند قابل تصور نیست که رئیس سازمان امنیت ایران آقای "فلاحی" سرخود به ترور دهها مخالف رژیم ایران در خارج بپردازد و از حمایت وزارت امور خارجه، امکانات گسترده مالی و تعلیماتی برخوردار نباشد. چنین اقداماتی به سازمان احتیاج دارد و نمی‌تواند کار افراد منفرد باشد. از این گذشته از نظر نوع ترور و تکنیک آن روشن است که باید پای یک دولت خارجی در میان باشد. دول اروپائی از

اطریش و سوئیس بی طرف گرفته تا فرانسه و آلمان با طرف می‌خواهند بهر وسیله که شده مانع شوند تا پای جمهوری اسلامی بمیان آید. آمریکا نیز که نقطه ضعفی پیدا کرده است نمی‌خواهد بسادگی از آن بگذرد و می‌خواهد آلمان را تحت فشار قرار دهد تا اینکه دولت آلمان یا به صراحت از رژیم تروریستی جمهوری اسلامی دفاع کند و یا به جبهه امپریالیسم آمریکا بپیوندد. سر و صدا در مورد آقای "ابوالحسن بنی صدر" رئیس جمهور معزول ایران و آنهم بیشتر از جانب آمریکا و اسرائیل، در کادر مخالفت آنها با اروپا و سایر امپریالیستها صورت می‌گیرد. حرفهای آقای "بنی صدر" امر نوئی نیست. حقایقی است که بر همه ممالک روشن بوده است. ممالکی که خود تروریستهای جمهوری اسلامی را فراری داده‌اند چگونه می‌توانند از این عاملین ارتکاب قتل در برلین بی خبر باشند. امپریالیسم فرانسه در این عرصه پیشقدمتر از آلمان بوده است. لیکن همین سخنان که در چند سال پیش بازتاب جهانی نمی‌یافت در پرتو تضاد امپریالیستها ارزش دیگری پیدا کرده است. آمریکا آنها با تبلیغ نظریات "بنی صدر" که مسلماً به ضرر جمهوری اسلامی است موافقت و سایر امپریالیستها و جمهوری اسلامی از آن بشدت ناراحتند. عکس الممل عصبی رژیم ایران در مقابل شهادت آقای بنی صدر در دادگاه نشانه این است که تیر "بنی صدر" به جای حساس رژیم نشسته است. مردم جهان با توجه به وقایعی که می‌گذرد می‌بینند که امپریالیستها تا چه حد در باره احترام به حقوق بشر دروغ می‌گویند. آنچه برای آنها مهم است منافع سیاسی و اقتصادی آنها است و آنچه برای آنها کمترین اهمیت را دارد جان انسانها، استقلال ملتها و مبارزه آنها برای تحقق حقوق بشر و آزادی و دموکراسی است. آزادی و دموکراسی و حقوق بشر در دست امپریالیستها ابزار سیاسی برای سلطه بر جهان است و بس. زحمتکشان جهان باید برای تسهیل امر رهایی خود از این تضادها حداکثر استفاده را بکنند و از آن برای افشاء امپریالیستها سود جویند. خلق ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست. شهادت آقای "ابوالحسن بنی صدر" را نیز باید در این پرتو مورد نظر قرار داد و آنرا وسیله‌ای کرد تا چهره جنایتکار جمهوری اسلامی و همدستان امپریالیستش که همگی سرمایه‌داری‌های دموکراتیک و هوادار حقوق بشرند، افشاء شوند. هرگونه افشاءگری دیگری افشاءگری نیمبند و ایجاد توهم نسبت به انساندوستی امپریالیستها و سرمایه‌داری است.



زنده باد اتر ناسیونالیسم پرولتری

یادداشت‌های زندان اوین (بخش هفتم)

کناره یک رودخانه کوچک شروع می‌شود و تپه‌ای را بالا می‌رود و تمامی پهنه تپه را می‌پوشاند. همچون دژی بر شهر مسلط می‌شود و با چشم‌های پیدا و ناپیدای خود تهران و ایران را زیر دید خود می‌گیرد. با دیوارهای خود و سیم خاردار و برجک‌های دیدبانی دنیایی زشت و زیبا در درون خود می‌سازد؛ دنیایی مملو از زشتی‌ها و پلیدی‌ها و دنیایی سرشار از زیبایی خیره‌کننده عشق به آزادی و زندگی. مرگ و زندگی دو قطب متضاد در درون زندان اوین هستند.

از زیر چشم‌بند نگاهی به اطراف می‌اندازم. دیگر آموخته‌ام که با نیم‌نگاهی موقعیت پیرامونم را متوجه شوم. ساختمان‌هایی چندطبقه در اطراف و روبرویم هستند که بعدها دانستم که ساختمان‌های اداری اوین ادامه در صفحه ۴

به سوی زندان اوین، زندان اسرارآمیز شاه حرکت کردیم. بدون این که بدانم چه سرنوشتی انتظارم را می‌کشد، به این دنیای مخوف و محصور می‌رفتم. حتی انقلاب بهمن ۵۷ نیز اسرار این سیاهچال ترسناک را روشن نکرد، زیرا رهبران ارتجاع اسلامی نیز به آن نیازمند بودند. نام اوین با نام جلادش عجین شده بود. جلاد اوین فردی است بیمار با چشمانی که به کاسه خون می‌ماند و صورتش زشت و دهشتناک و ظاهرش حتی در نگاه اول به بیماران روانی می‌ماند و رفتار و شخصیتش تنها به کار حکومت خونخوار ملایان می‌آید.

وارد اوین می‌شویم؛ از دو در بزرگ عبور می‌کنیم. حالا در اوین هستم. اوین منطقه خوش آب و هوایی است در دامنه کوه‌های شمال غربی تهران و زندان اوین از

به آنها که سوراخ دعا را گم کرده‌اند

تاریخ هر ملتی سرشار از فرودها و فرازهاست، مسخره خواهد بود که نسلی فقط آن بخشی از تاریخ خود را قبول داشته باشد که دوران افتخارات وی را در بر می‌گیرد. چنین تاریخی برای آموزش نسلها نیست و به تبادل تجربه تاریخی بین آنها یاری نمی‌رساند. اشتباهات گذشته بارها تکرار می‌شود چون این برش تاریخی مانع از جریان بی پایان آموزش از گردش تاریخ و جمع‌بندی از تجربه آنست. آنگاه معصومین امروزی خود به قاتلین فردا و محکومین پس فردا تبدیل می‌گردند بدون آنکه توجه کنند که در مدارس، خانه و اجتماع، از طریق رسانه‌های گروهی غیرواقعیات را به خورد آنها داده‌اند. آنکس که امروز از تاریخ گذشته‌اش فرار می‌کند زمینه باز سازی دیو هولناک نازیسم را در کشورش فراهم می‌آورد. نازی‌ها در آلمان از این تحریک احساسات مردم به خوبی استفاده می‌کنند بطوری که تقریباً هیچکس حاضر نیست مسئولیت نسلهای قبل را در خطاهایی که کرده‌اند به‌عهده گیرد.

ادامه در صفحه ۳

وقتی با نازیها برخورد می‌کنید و با آنها و یا با قربانیان تبلیغات آنها بحث می‌نمائید همواره با دو سه نوع استدلال عوامفریبانه روبرو می‌شوید که در درجه اول باید برای رد آنها بدنبال دلیل منطقی بگردید. استدلال نخست آنها این است که این نسل گذشته بوده است که با هیتلر همکاری کرده و این هیچ ربطی به نسل جدید ندارد. آنها اضافه می‌کنند که نسل جدید در اکثریت قریب به اتفاق خود حتی بعد از خاتمه جنگ بدنیا آمده است. آنها از این اصل درست تقدم و تاخر تاریخی به این جا میرسند که چرا ما باید خسارت دوران هیتلر را بپردازیم و یا خفت دوران سیاست حاکم آنرا را به گردن بگیریم. نسل ما گناهکار نیست. ما نسل بیگناهانیم که جنایات گذشتگان را که صد بار کفن پوسانده‌اند به کول می‌کشیم. عده زیادی مسلماً این ناراحتی را از روی کمال خلوص نیت بیان می‌کنند. لیکن در پس این تبلیغ عمومی این حیل پنهان است تا از این طریق به بحث جنایات هیتلر خاتمه داده شود و نسل امروز آلمان با روحیه ملی‌گرایی جدیدی پرورش یابد و تابع جو عمومی ضد نازی در جهان نگردد.

TOUFAN

توفان

Nr. 23 OKT. 96

رنگ باختگان

روشنفکر چنانچه فکر و قلمش را در خدمت منافع زحمتکشان قرار ندهد و برای استقرار جامعه بدون طبقه و عاری از استثمار انسان از انسان مبارزه نکند به طبقات استثمارگر نظیر بورژوازی و خرده بورژوازی خدمت میکند و قلم، تفکر و زیبانش در خدمت آنهاست. بسیاری از روشنفکران بدلائل داشتن روحیه خرده بورژوازی که تسلیم قدرت است و همواره بدنبال قدرت عددی می‌رود و تا همراه با جریان آب، خودی نشان دهد، با بروز مشکلات برای جنبش و یا شکست آن به مظاهر بارز یاس و سرخوردگی بدل می‌گردند. اگر هستند روشنفکرانی که خانه نشین شده و زانوی غم بغل می‌گیرند دیگرانی نیز یافت می‌شوند که می‌روند تا از گذشته خود استغفار کنند و باز بدنبال قدرتمندان جدید براه بیفتند. روشنفکر بورژوا می‌خواهد خودش همواره در مرکز توجه قرار گیرد. "من" وی برای وی بسیار مهم است و آزادی فردی وی نباید خدشه دار شود. این روشنفکران قلمهای خود را در خدمت نظریاتی بکار می‌گیرند که توجیه‌گر نظام بهره‌کشی از انسانهاست. اگر صدها مثال و آنهم بطور مستمر رو شود که سرمایه داری ماهیتا هوادار آزادی و دموکراسی نیست، بلکه آزادی و دموکراسی و حقوق بشر در دست سرمایه داری ابزاری برای توسعه طلبی و عوامفریبی است شما یک نفر از این شاغلین کار فکری را پیدا نمی‌کنید که باین مسئله برخورد کند آنرا را بشکافد و برای مردم توضیح دهد که چرا سرمایه داری برای آسایش انسانها تره هم خورد نمی‌کند؟ آیا این اشتباه

ادامه در صفحه ۳

سخنی با خوانندگان

نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادها خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزیی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا متخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN MAINZ
VOLKSBANK
BLZ. 51390000 KONTOK NR. 5396913
GERMANY

آدرس
TOUFAN FARD
POSTFACH 100113
60001 FRANKFURT
GERMANY

پیش بسوی تشکیل حزب واحد طبقه کارگر